

سنجش روایت «سوزاندن زنادقه توسط امام علی (ع)» در میراث روایی اهل سنت

زهرا خراسانی (کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، مشهد) (نویسنده مسئول)

zahra.khorasani.mail@gmail.com

محسن دیمه کارگراب (دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن، مشهد)

mdeymekar@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵)



چکیده

سوزاندن زنادقه توسط امام علی (ع) از روایات جنجال‌برانگیز در متون کهن روایی اهل سنت است. عکرمه به نقل از ابن عباس گزارش می‌کند که امام علی (ع)، مرتدان را سوزاند. هنگامی که خبر به ابن عباس رسید گفت: اگر من جای علی (ع) بودم، آنها را آتش نمی‌زدم، بنا بر روایتی از رسول خدا (ص) که فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». نظر به تعدد نقل روایت مزبور در مصادر روایی و نیز تعارضش با عصمت آن امام همام، ارزیابی آن، امری ضروری به نظر می‌رسد. عداوت عکرمه از خوارج با امام علی (ع)، تناقض روایت با آیات و روایات، تعارض با سیره نبوی در مواجهه با مرتدان و نیز تعارض با حکم فقهی مجازات مرتدان، در کنار ادله متعدد دیگر، از جمله ارتکاب سوزاندن توسط برخی از خلفا و نسبت دادن آن به امام در جهت تخریب شخصیتی ایشان و نیز سرپوشی به خشونت‌های آنان، عواملی هستند که احتمال جعلی بودن روایت را تقویت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: امام علی (ع)، سوزاندن زنادقه، مرتدین، نقد سند، نقد متن.

مقدمه

در مصادر متقدم روایی اهل سنت، روایتی به طریق «ایوب» از «عکرمه» گزارش شده

است:

حَدَّثَنَا أَبُو الثُّعْمَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ:
أَتَى عَلِيٌّ ۖ بَرْنَاذِقَهُ فَأَحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ لِنَهْيِ رَسُولِ
اللَّهِ ۖ لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ وَ لَقَتَلْتُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ۖ مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ؛

تعدادی از زنداقه را نزد امام علی ۑ آوردند، حضرت آنان را آتش زد. وقتی خبر به ابن عباس رسید گفت: اگر من جای علی ۑ بودم، آنها را آتش نمی‌زدم؛ زیرا پیامبر ۑ از این کار نهی فرموده است. ایشان فرمود: «به عذاب الهی تعذیب نکنید». پس آنان را می‌کشتم، به استناد به این سخن رسول خدا ۑ که فرمود: «هر کس دینش را تغییر داد، او را بکشید!». نظر به تعدد نقل این روایت، در میراث روایی اهل سنت و نیز تعارض آن با عصمت امام علی ۑ، در این نوشتار، روایت مزبور به لحاظ سندی و محتوایی مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

درباره پیشینه پژوهش گفتنی است که مقاله «حکم فقهی مجازات انسان زنده با سوزاندن در مذاهب اسلامی»، به ادله حرمت زنده سوزاندن انسان و ادله جواز آن پرداخته است و مقاله «تحلیل احراق انسان توسط امام علی ۑ در روایات» سوزاندن پس از ضرب اعناق را پذیرفته که به نتیجه‌ای مغایر با نتیجه مؤلف دست یافته است؛ اما تاکنون پژوهشی تک‌نگاری درخصوص بررسی سندی و محتوایی این روایت به صورت تخصصی و به تفصیل، سامان نیافته است.

۱- اهم مصادر حدیثی روایت

یکی از روایاتی که در میراث حدیثی اهل سنت گزارش شده، روایتی از «ایوب» به نقل از «عکرمه» است:
حَدَّثَنَا أَبُو الثُّعْمَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ:
أَتَى عَلِيٌّ ۖ بَرْنَاذِقَهُ فَأَحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ لِنَهْيِ رَسُولِ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ وَ لَقَتَلْتُمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ۖ مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ
فَاقْتُلُوهُ؛

تعدادی از زنداقه را نزد امام علی ۑ آوردند، حضرت آنها را آتش زد. وقتی خبر به ابن عباس رسید گفت: اگر من جای علی ۑ بودم، به دلیل نهی رسول خدا، آنها را آتش نمی‌زدم؛ زیرا پیامبر فرمود: «به عذاب الهی تعذیب نکنید» و به استناد سخنی از رسول خدا که فرمود: «هر

کس دینش را تغییر داد، او را بکشید!» آنها را می‌کشتم.» در برخی از مصادر روایی، به جای زندقده، «ارتدوا عن الإسلام» گزارش شده است (بخاری، بی‌تا: ۵۹/۱۱ و ۲۰/۲۳؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۳/۶۲۰؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۲/۴۲۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۷۳/۱۸۹؛ ذهبی، بی‌تا: ۳/۳۴۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۴/۳۵؛ احمد بن حنبل، ۱۴۲۰: ۴/۳۳۶؛ ابن‌فتوح، ۱۴۲۳: ۲/۸۳؛ ابی داوود، ۱۴۳۰: ۶/۴۰۷؛ ترمذی، بی‌تا: ۴/۵۹؛ دارقطنی، ۱۴۲۴: ۴/۱۰۸) گفتنی است گونه‌ای دیگر از روایت مزبور نیز، در برخی منابع روایی، گزارش شده است:

عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَتَى بِنَاسٍ مِنَ الزُّطِّ يَعْبُدُونَ وَتَنَّا فَحَرَقَهُمْ بِالنَّارِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» (ابویعلی، ۱۴۰۴: ۴/۴۱۰؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۰/۲۷۲؛ نسایی، ۱۴۲۱: ۳/۴۴۲؛ بیهقی، ۱۳۴۴: ۸/۲۰۲).

۲- ارزیابی حدیثی

ارزیابی این حدیث منوط به بررسی سندی و محتوایی آن است که در ذیل از ابعاد گوناگون، به این مهم پرداخته می‌شود:

۲-۱- نقد سندی

این روایت از دو طریق «ایوب از عکرمة» و «قتاده از انس بن مالک» گزارش شده است. نقل اول که از شهرت بیشتری برخوردار است، مقطوع است و نقل غیر مشهور آن، موقوف ارزیابی می‌شود. در بحث سندی احوال «عکرمة» و «انس بن مالک» این گونه بیان می‌شود: عکرمة: وی از اهالی مغرب بوده که «حصین ابن ابی حر عنبری» - که عکرمة غلام وی بود - او را به ابن عباس بخشید. از آن پس، ابن عباس در جهت آموزش معارف و مفاهیم قرآن به عکرمة همت گماشت و نام عربی برای او برگزید و در زمان حکومت امام علی (ع) به ولایت بصره منصوب شد (ابن‌خلکان، ۱۹۰۰: ۳/۲۶۵). کتب رجالی از عکرمة با عنوان «مولی ابن عباس» یاد کرده‌اند. شخصیت عکرمة از مباحث اختلافی میان علماست؛ به طوری که در آثار روایی و رجالی اهل سنت، بیانگر وجود دو نوع دیدگاه درباره وضعیت اوست:

برخی از علمای اهل سنت، عکرمة را توثیق نموده و او را داناترین شخص نسبت به مغازی پیامبر (ص) (اصبهانی، ۱۴۰۵: ۳/۳۲۷) و نیز داناترین شاگرد ابن عباس شمرده‌اند (ابن حجر،

۱۴۰۴: ۷/ ۲۳۵) که ابن عباس به او اجازه فتوا داد (ابوالفلاح، ۱۴۰۶: ۲/ ۳۲). همچنان که به وی لقب «حبر امت» نیز داده شده است (ابن حجر، ۱۴۰۴: ۷/ ۲۳۵).

اما بسیاری از علمای اهل سنت، به دلایل گوناگون، «عکرمه» را نکوهش کرده‌اند:

الف. جزو خوارج بودن: احمد بن زهیر می‌گوید: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: «مالک بن انس، نام عکرمه را در موطن ذکر نمی‌کند، فقط به این دلیل که عکرمه پیرو اعتقاد صفریه بود» (ذهبی، بی تا: ۹/ ۲۱). همچنان که «مصیب بن عبدالله زبیری» (همان، بی تا، ۹/ ۲۲؛ ابن حجر، ۱۴۰۴: ۷/ ۲۳۸؛ ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۱/ ۴۵۷؛ مزی، ۱۴۰۰: ۲۰/ ۲۷۸؛ شهرستانی، ۱۴۰۴: ۱/ ۱۳۶) و ابن ابی الحدید (۱۴۱۸: ۵/ ۷۶) نیز بر این نظرند.

ب. دریافت جایزه از امرا: گزارش شده است که عکرمه به خراسان می‌رفت و از امراء جایزه دریافت می‌کرد (مزی، ۱۴۰۰: ۲۰/ ۲۷۸) و مورد تکریم آنها قرار می‌گرفت (أبو الفلاح، ۱۴۰۶: ۲/ ۳۲). مشخص است که تکریم امرا از عکرمه به خاطر رضایتمندی امرا از وی بوده است.

ج. دروغگویی: روایات فراوانی در باب کذب عکرمه در مصادر روایی گزارش شده است (ذهبی، بی تا، ۹/ ۲۳؛ همان، ۱۹۹۵: ۵/ ۱۱۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۱/ ۱۰۶؛ ابن حجر، بی تا: ۴۲۳؛ مزی، ۱۴۰۰: ۲۰/ ۲۸۶).

یزید بن ابی زیاد نقل می‌کند: «روزی به دیدار علی بن عبدالله بن عباس رفتم و عکرمه را دیدم که بر درب نخلستان بسته شده بود، پرسیدم: چرا عکرمه را بسته‌ای؟ گفت: او بر پدرم دروغ می‌بندد» (ذهبی، بی تا: ۹/ ۲۳).

گزارش اخیر حکایت از آن دارد که عکرمه نزد بیت ابن عباس، نه تنها هیچ جایگاهی نداشته، بلکه متهم به دروغگویی نیز بوده است.

د. تفاسیر ناروا: عکرمه معتقد بوده که حکمت وجود آیات متشابه در قرآن، گمراه کردن مردم است! به گفته ذهبی: «این بدترین، بلکه خبیث‌ترین عبارت است» (ابن حماد، ۱۴۰۴: ۳/ ۳۷۳؛ ذهبی، بی تا: ۹/ ۳۲؛ همان، ۱۹۹۵: ۵/ ۱۱۷).

افزون بر آن، مالک، عکرمه را ثقه نمی‌داند و احمد بن حنبل می‌گوید: عکرمه در نقل حدیث، مضطرب است (ذهبی، بی تا: ۹/ ۲۵). محمد بن سعد و ابن ابی ذئب بر غیر موثق

بودن وی تأکید کرده‌اند (ابن سعد، ۱۹۶۸: ۲۹۳/۵؛ ذهبی، بی‌تا: ۲۵/۹؛ همان، ۱۹۹۵: ۵/۱۱۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۱/۱۱۵).

در کتب روایی و رجال شیعی، عکرمه، مذموم واقع شده است:

الف. ابوبصیر گوید: حمران نزد امام باقر بود که یکی از موالی امام وارد شد و گفت: فدایت شوم! عکرمه - که معتقد به رأی خوارج است و از دیگران بریده و به امام باقر متمایل گشته - در حال مرگ است. امام به ما فرمودند: «منتظر باشید تا بازگردم». ما نیز پذیرفتیم. دیری نپایید که امام بازگشت و فرمود: «به راستی که اگر عکرمه را پیش از آن که جانش به لبش برسد، درمی یافتیم، کلماتی را به او می‌آموختم که به حالش نافع بود؛ اما در حالی که جانش به لب رسیده بود دریافتیم. (ابو بصیر) گفتم: جانم فدایت شود! آن کلام چه بود؟ حضرت فرمودند: «به خدا قسم به همان که شما را تلقین می‌کردم، پس مردگان را به هنگام مرگ تلقین نمایید، که به لا اله الا الله شهادت دهند و به ولایت اقرار کنند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۳/۳).

ب. کشی (۱۴۰۹) در تبیین این روایت می‌گوید: «او نیز در احتضار امام را درک نکرد و نفع نیز نبرد؛ این روایت، در بیان مدح عکرمه نیست؛ بلکه ذم او را ایجاب می‌کند» (۲۱۶؛ نیز، ر.ک: خوئی، ۱۴۱۳: ۱۲/۱۷۷).

ج. ابن طاووس (۱۴۱۱: ۴۰۸/۱) و علامه حلی (۱۴۱۷: ۳۶۰) نیز بر بی‌اعتباری روایات وی تصریح نموده‌اند.

انس بن مالک: انس بن مالک بن نضر انصاری از قبیله خزرجیان مدینه و از طایفه بنی نجار است. کنیه او اباحمره است که به اسم عمویش نامیده شده است (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۰۹/۱) وی از صحابی پیامبر ﷺ به شمار می‌رود. انس می‌گوید: «وقتی که رسول الله به مدینه آمد، مادرم مرا - که هشت سال داشتم - به خدمت آن حضرت برد و گفت: یا رسول الله! مردان و زنان انصار هر کدام هدیه‌ای برای شما آوردند. من پسرم را آورده‌ام که در خدمت شما باشد. از آن پس من به مدت ده سال به پیامبر خدمت کردم. انس را به همین دلیل خادم رسول الله لقب دادند. وی به این خدمت‌گزاری افتخار می‌کرد» (ذهبی، بی‌تا: ۳۹۹/۳).

او پس از رحلت پیامبر ﷺ با ابوبکر بیعت کرد و در مورد امام علی ﷺ نیز سکوت کرد. ابن ابی‌الحدید، علت سکوت انس بن مالک را رسیدن به مال دنیا و یاری دشمنان آن حضرت دانسته است (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸: ۷۴/۴).



در منابع شیعی وی از منحرفان از امام علی علیه السلام شمرده شده است. مشهورترین دلیل منحرف شمرده شدن انس بن مالک از امام علی علیه السلام، روایت معروف «مناشده» است که او حدیثی را در مناقب امام علیه السلام به بهانه پیری و فراموشی کتمان کرد و امام علی علیه السلام وی را به همین سبب، نفرین فرمود (مفید، ۱۴۱۳: ۳۵۲/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۱/۴۱: ۲۰۴).

بنا بر روایتی از امام صادق علیه السلام، انس، یکی از سه تنی بود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می‌بست (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱/۱۹۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲/۲۱۷). افزون بر آن، وی از گروه «مرجئه» نیز به شمار می‌آمد؛ گروهی که از امام علی علیه السلام و معاویه دوری گزیدند و هیچ یک از آن دو را یاری نرساندند (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۱۸/۱۱۵).

۲-۲- نقد محتوایی

از آن جا که اعتبار روایات، منوط به هماهنگی آنها با خطوط کلی معارف قرآن و سنت معتبر است، برای ارزیابی نهایی روایت، بر بحث محتوایی آن تأکید می‌شود:

۲-۲-۱- تعارض با آیات قرآن کریم

روایت تعدیب مرتدان با آتش در تعارض با آیاتی است که در آن «قتل و کشتن»، مجازات مرتد دانسته شده است: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ﴾ (بقره: ۵۴).

دستور حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل پس از ارتدادشان از دین الهی، این بوده است که یکدیگر را به قتل رسانید (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۲۳۹). البته نظر به این که عبادت «عجل» از ناحیه برخی از بنی اسرائیل تحقق یافت نه همه بنی اسرائیل، مراد از ﴿فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ﴾، قتل برخی از بنی اسرائیل است؛ همان افرادی که گوساله را پرستیدند، چنان که ﴿إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ﴾ بر این مطلب دلالت دارد، البته «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» دلالت بر نزول توبه و قبول توبه دارد، همچنان که در روایت گزارش شده که توبه نازل شد و همه مجرمان از بنی اسرائیل کشته نشدند. بر این اساس پیداست که امر مذکور، امر امتحانی بوده همانند قصه رؤیای ابراهیم و ذبح اسماعیل (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/۱۸۹). لذا مجازات قتل برخی از مجرمان و چشم‌پوشی از دیگران و قبول توبه آنها در این بخش، نمایان است و به هیچ وجه، امر به سوزاندن دیده نمی‌شود.

افزون بر آن، روایت مزبور در تعارض جدی با نحوه عقوبت سامری است. در این ماجرا اُمّت حضرت موسی جز افرادی ثابت قدم، دین توحیدی را رها کردند و کافر و مشرک شدند، حتی بنا داشتند در این راه، هارون را به قتل برسانند. در این ماجرا خداوند متعال برای سامری به عنوان مسبب اصلی این بدعت مشرکانه، در محاکمه وی «لا مِسَاسَ» را مطرح کرده و موسی، گاو برساخته سامری را به آتش می‌کشد. لذا حکم سوزاندن را صرفاً برای گاو ساخته شده از طلا و جواهرات صادر نمود، نه در مورد سامری: «لَنَحْرَقَنَّهٗ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (طه: ۹۷). این پرهیز از خشونت مفرط است که سبب می‌شود احدی بر انبیا خرده نگیرد.

گویی اوج طغیانگری، بدعت‌گذاری و انحراف عقیدتی در میان جامعه بنی اسرائیل سبب این نشده که پیامبری چون موسی در مقام محاکمه از مسیر عدالت و اخلاق خارج گردد و به خشونت و هتّامیز متوسل گردد. اگرچه این گزارشی از دوران حیات موسی است، لکن این نوع از برخورد ریشه در ادب انبیای الهی دارد و نحوه محاکمه مجرمان در نزد انبیای الهی در راستای عدالت و اخلاق الهی ایشان است که طبعاً این نشانگر یکی از سنت‌های الهی است تا دوران رسول خدا ﷺ و امت ایشان نیز پابرجا خواهد بود. لذا سوزاندن مظاهر شرک و بت‌پرستی که در شمار جمادات هستند اشکالی ندارد؛ اما سوزاندن شخص آنچنان رعب و وحشتی در دل‌ها ایجاد می‌کند و قساوت قلب مجازات‌کننده را نشان می‌دهد و انبیای الهی و اهل بیت ﷺ از این امور، منزّه هستند. از سویی دیگر ابن عاشور در تفسیر آیه «... وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ...» (البقرة: ۲۱۷) می‌گوید: «... معنای «وَمَنْ يَزِدْ... فَيَمُتْ» این است که پیامد ارتداد، مردن زود هنگام و فوری است و چون این مردن نمی‌تواند همان مرگ طبیعی باشد، زیرا چنین مرگی برای همه مرتدان اتفاق نمی‌افتد، پس مراد همان عقوبت شرعی، یعنی کشتن مرتد است» (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۳۱۸/۲).

افزون بر آن در قرآن کریم بارها از عذاب آتش الهی خبر داده است که به ضمیمه نمودن روایات نبوی به آن «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ» و «لَا يُعَذِّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ» (در عنوان بعدی بدان پرداخته خواهد شد) چنین به دست می‌دهد که آیات شریفه تعذیب به آتش، در مقام اختصاص تعذیب به آتش به خداوند متعال است.



۲-۲-۲ - تعارض با روایات و سیره نبوی در رویارویی با مرتدان و دشمنان

سیری گذرا در سیره نبوی نیز نشان می‌دهد که هیچ‌گاه رسول خدا ﷺ در برخورد با دشمنان و محاکمه مخالفان، حتی مرتدان چنین شیوه‌های قهرآمیز و رعب و وحشت‌باری به‌کار نبسته‌اند. شیوه برخورد ایشان با کفار و مشرکان در روز فتح مکه، نمونه بسیار روشنی از مواجهه کریمانه ایشان با دشمنان است؛ افرادی که سالیان متمادی هر گونه ظلم، جسارت و آزار و اذیت را به رسول خدا ﷺ و پیروان ایشان روا داشته‌اند، همچنان که جنگ‌های متعددی را به حضرت تحمیل کرده بودند و چه بسا در سایر جنگ‌افروزی‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها دست داشته‌اند، اما با این وجود، ایشان سردمداران کفر و شرک و پیروان آنها را همگی بخشیدند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۲/۲۱).

افزون بر آن در مصادر تاریخی، گزارش‌هایی از مرتدان در عصر نبوی مشاهده می‌شود که در هیچ‌کدام از آنها، پیامبر حکم سوزاندن مرتدان را صادر ننموده‌اند:

الف. «عقبه بن ابی معیط» در اتفاقی، به یگانگی خداوند شهادت داد؛ سپس به پیامبر ﷺ اهانت کرد و به صورت مبارک ایشان آب دهان انداخت (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۴۷/۲). امام علی ﷺ وی را به دستور پیامبر ﷺ به علت ارتدادش در روز بدر کشت (ر.ک: همان جا؛ ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۴۹۰).

ب. ابوالحصین یکی از انصار مدینه و دارای دو پسر بود. گروهی از بازرگانان شام که تجارت روغن می‌کردند، هنگام ترک مدینه آن دو را به نصرانیت دعوت نمودند. پسران ابوالحصین دعوت آنان را پذیرفتند و نصرانی شدند و با آنان عازم شام گردیدند. ابوالحصین نزد پیامبر ﷺ آمد و پس از گزارش ارتداد فرزندان، از آن حضرت خواست که فرزندان را بازگرداند و آنان را به پذیرش اسلام وادارد. در این حال، آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (البقره: ۲۵۶) نازل شد و اکراه دیگران بر پذیرش دین را ناروا دانست و فرمود: «دین را با اکراه و اجبار نمی‌توان بر فردی تحمیل کرد و یا از وی گرفت» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۳۰/۲).

ج. حکم قتل «عبد الله بن سعد ابی سرح» به دستور پیامبر ﷺ به علت آن بود که وی ابتدا اسلام آورد، اما مرتد شد و به مشرکان پیوست (طبری، ۱۴۰۷: ۱۶۰/۲).

از سویی دیگر پیامبر ﷺ از این‌که شخصی، حیوانی را با آتش بسوزاند، نهی فرموده (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۵/۴) و به تحسین قتل و اراحه ذبیحه امر نموده‌اند (بیهقی، ۱۳۴۴: ۶۰/۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۱۶/۶۲). بی‌گمان حال که سوزاندن حیوان به شدت مورد نهی پیامبر

خدا ﷻ واقع شده است، می توان نتیجه گرفت که به طریق اولی، سوزاندن انسان - که در سرشت خویش از کرامت ذاتی برخوردار است -، به هیچ وجه روا نیست چه این که محاکمه مجرمان در اسلام در راستای عدالت گستری و دفاع از مظلومان و به منظور عبرت پذیری مردم و خودداری از ارتکاب امور مجرمانه است که اثری سازنده در میان جامعه اسلامی داشته باشد؛ لذا نحوه مجازات نیز در قرآن و سیره در تناسب با همین اغراض به حکمت و تدبیر الهی ترسیم شده است، لکن چنانچه شیوه مجازات به گونه ای همراه با رعب و وحشت باشد که پیامدهای ناگواری چون وهن اسلام و اسلام ستیزی را در پی داشته باشد و موجب بهانه جویی دشمنان و تحریکات اسلام ستیزانه مخالفان گردد و وجهه اسلام و مسلمانان را مخدوش و منفور جلوه دهد، در این صورت، نه تنها با قرآن کریم، سیره و سنت معصومان در تعارض است بلکه به حکم عقل نیز قابل تأیید نیست. چنان که به استناد گزارش های معتبر، بارها رسول خدا ﷺ از سوزاندن انسان به شدت نهی کرده اند. از پیامبر اکرم ﷺ گزارش شده است که سوزاندن در آتش، عذاب الهی است و کسی حق ندارد که با عذاب الهی، دیگری را تعذیب کند. این مطلب در موارد متعدد و با عبارات مختلفی از ایشان نقل شده است از جمله:

- «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ» (بخاری، بی تا: ۵۹/۱۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۵/۴؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۳۱۵/۱۱؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۶۲۰/۳؛ بیهقی، ۱۳۴۴: ۲۰۲/۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۸۹/۷۳؛ ذهبی، بی تا: ۳۴۱/۵؛ ابن فتح، ۱۴۲۳: ۸۳/۲).
- «لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا الرَّبُّ النَّارِ» و «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ أَحَدًا» (بخاری، بی تا: ۱/۵۹؛ حلّی، ۱۴۱۴: ۷۰/۹؛ سرخسی، ۱۴۲۱: ۱۳۶/۲۶؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۳۶۰/۵؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۱۴/۱۵؛ بیهقی، ۱۳۴۴: ۷۲/۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۶۰/۳).
- «لَا يَبْغِي لِيَشْرَ أَنْ يُعَذَّبَ بِعَذَابِ اللَّهِ ﷻ» (طبرانی، ۱۴۰۴: ۱۷۶/۱۰؛ احمد بن حنبل، ۱۴۲۱: ۱۱۸/۷؛ نسائی، ۱۴۲۱: ۲۲/۸).

۲-۲-۳- تعارض با سیره امام علی (ع) در برخورد با مخالفان

گزارش های معتبر از سیره امام علی (ع) نیز - که در حقیقت، پیاده سازی سیره نبوی است - در تعارض با روایات تحریق زنداغه است، برای نمونه: خوارج پس از واقعه صفین، امام علی (ع) را تکفیر نموده و از ایشان درخواست توبه کردند؛ اما امام از همان ابتدا دست به شمشیر نشد، بلکه از راه های گوناگونی تلاش کرد تا آنها را هدایت کند و نه تنها با آنها با سعه صدر و گذشت

رفتار می‌کرد (سید رضی، ۱۳۸۱: ۷۳۱/حکمت ۴۲۰؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹: ۱۰۶/۲۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳/۴۳۵)، بلکه حقوق بیت المال آنان را نیز قطع نکرد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲/۶۳۷؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۳/۵۹۰؛ ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۲/۶۸۵؛ ابن فتوح، ۱۴۲۳: ۱/۸۴).

از سویی دیگر، چطور می‌توان چنین مجازات سنگدلانه‌ای را به کسی نسبت داد که همواره سفارش به مهربانی با مشرکان می‌کند و آنها را سزاوار برخورداری از ملاحظت و مهربانی حاکمان می‌داند (سید رضی، ۱۳۸۱: ۴۹۸/نامه ۱۹) و بر دشمنانشان نیز رحم و عطف داشت و هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبوده است! (سید رضی، ۱۳۸۱: ۴۵۸/نامه ۱۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳/۴۵۸)

گفتنی است در برخی از روایات ذکر شده واقعه سوزاندن یا خفه کردن با دود آتش، پس از جنگ جمل بوده است (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۳/۱۵۰)؛ حال آن‌که این نحوه از برخورد شدید با مستندات قطعی تاریخی مبنی بر عفو عايشه، مروان، عبدالله بن زبیر، محمد بن طلحة - که سردمداران جنگ جمل بودند - (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۲/۲۶۲ - ۲۶۳) و نیز عفو سایر بازماندگان از جبهه مخالف تعارض دارد؛ چه این‌که امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل، سردمداران نامبرده را که می‌توانست به حکم مفسد فی الارض و محاربه با امام عادل و جنگ‌افروزی و کشتن مظلومان و به کشتن دادن همراهان همفکر خود که از روی جهالت یا عناد در این جنگ شرکت کردند، آنها را از لبه تیغ عدالت بگذرانند، اما آن امام همام به تأسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سردمداران را پس از اسارت آزاد کرد و دیگران را نیز بخشید، لذا با گزارش قطعی از چنین عفو کریمانه‌ای از آن امام همام در بصره، برخورد شدید آتش زدن مرتدان یا غالیان یا خفه کردن آنها با دود آتش در بصره، قطعاً با اسناد قطعی تاریخی از سیره کریمانه ایشان به هیچ وجه همخوانی ندارد.

۲- ۲- ۴- تعارض با حکم فقهی مجازات مرتدان

اگر سوزندان مرتدان توسط امام علی علیه السلام صحیح باشد، این نکته قابل تأمل است که چرا هیچ یک از فقها، حد مرتد را سوزاندن ندانسته و به روایت سوزاندن اعتماد نکرده‌اند؟ حال آن‌که به استناد برخی از روایات معتبر، مجازات مرتد، «قتل» ذکر شده است نه سوزاندن. از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره مرتد نقل شده است که فرمودند:

«يُسْتَأْبُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ؛ شخص مرتد توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد (که توبه‌اش پذیرفته می‌شود و از مجازات او چشم‌پوشی می‌شود) و گرنه کشته می‌شود» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۵۶/۷؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/۱۳۷).

همچنان که امام باقر علیه السلام در روایت دیگری نیز به حکم قتل مرتد اشاره کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷۴/۶؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۹۱/۸).

بر این اساس، طوسی و مفید، حد مرتد را قتل می‌دانند نه سوزاندن (طوسی، ۱۴۰۷: ۳۳۳/۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۷۴۳). از نگاه فقه شیعه، نه تنها سوزاندن زنده دشمن مردود است، بلکه در مورد قصاص نیز در صورتی که جانی، مقتول را سوزانده باشد، مجازات او صرفاً قصاص با اعدام است و نمی‌توان وی را سوزاند (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۷۳/۷ - ۱۹۰).

در میان اهل سنت نیز مشابه همین رویکرد وجود دارد. در «المغنی» گزارش شده است: «اگر بر دشمن قدرت یافته شود، سوزاندن او بدون هیچ خلافتی جایز نیست. البته ابوبکر به سوزاندن اهل رده دستور داد و خالد بن ولید به دستور او این کار را انجام داد؛ ولی امروزه (در عدم جواز چنین کاری)، میان مردم هیچ اختلافی مشاهده نمی‌شود» (ابن قدامة، ۱۹۶۸: ۲۸۶/۹).

اگرچه در میان روایتی از امام صادق علیه السلام حکم آتش زدن دوزن به جرم مساحقه از امام علی علیه السلام گزارش شده است (طوسی، ۱۴۰۷: ۵۴/۱۰) که رجال شناخته شده‌ای در طریق آن وجود ندارد، افزون بر آن، فقیهان امامی، نه تنها به این روایت عمل کرده‌اند، بلکه از آن اعراض نموده‌اند و نظر به شباهت بسیار آن با گزارش‌های تحریق از اهل سنت، محکوم به مجهول بودن و ضعف سندی است که طریقی برای جبران ضعف آن وجود ندارد و بر فرض صدور، از باب تقیه صادر شده است (ابن بابویه، ۱۴۰۶: ۷۷/۱۰؛ نجفی، ۱۳۹۲: ۳۹۰/۴۱).

در خصوص روایت بیان حکم سوزاندن لواط‌کننده توسط امیرالمؤمنین (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۰۱/۷؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۵۴/۱۰) که حکایت از بیان حکم فقهی سوزاندن لواط‌کار است، حکم مجازات، مخیر به سه گزینه بیان شده است؛ ولی در ادامه روایت آمده که به دلیل قبول توبه او، حضرت او را عفو کردند و حکم سوزاندن را انجام ندادند. لذا بر فرض صحت صدور و این که از باب تقیه نباشد، بنا بر مفاد روایت، بیانگر تخیر بین سه مجازات برای لواط‌کار است. پس لزوماً احراق، تنها حکم چنین گنهکاری نیست، ضمن این که نهایتاً حکم احراق فقط در مورد چنین شخص لواط‌کاری ثابت می‌شود آن هم نه لزوماً؛ بلکه به تخیر در میان سه حکم با انتخاب خود لواط‌کار، البته همراه با امکان بخشش از ناحیه امام. لذا نمی‌توان این حکم را از مورد خاص خودش خارج کرد و به مورد دیگر یعنی زنادقه تسری داد.



در مصادر تاریخی، اسنادی مشاهده می‌شود که مجازات به روش سوزاندن توسط برخی از صحابه از جمله ابوبکر و خالد بن ولید گزارش شده است. از جمله در مواجهه آنان با اهل رده، که خشونت‌ها و جنایات فراوانی را مرتکب شدند: «مردی از قبیله بنی سلیم به نام فجائة سلمی نزد ابوبکر آمد و گفت: من مردی مسلمانم و می‌خواهم که با کافران مرتد پیکار کنم، ولی نه اسبی دارم و نه سلاحی. مرا با دادن اسب و سلاح تجهیز کن. ابوبکر نیز خواسته‌اش را برآورده ساخت؛ اما او، به جای پیکار با کافران و مرتدان، به راهزنی پرداخت و به جان مردم اعم از مسلمان و مرتد افتاد؛ اموالشان را غارت می‌کرد و اگر کسی هم مقاومت می‌کرد، او را می‌کشت.... هنگامی که این خبر به ابوبکر رسید، به طریفه بن حاجر نوشت: دشمن خدا، فجائة، با اظهار مسلمانی نزد من آمد و از من خواست تا وی را برای پیکار با کسانی که از اسلام رویگردان شده‌اند تجهیز کنم. من هم اسب و سلاحی در اختیارش گذاشتم، اما خبر قطعی به من رسید که آن دشمن خدا، سر راه بر مسلمان و کافر گرفته، دارایی ایشان را به یغما می‌برد و هر که را که مقاومت کند می‌کشد! اینک تو با مسلمانی که به زیر فرمان داری، بر او بتاز و وی را بکش، یا دستگیر کن و به نزد من گسیل دار... فجائة به همراه طریفه نزد ابوبکر آمد. چون چشم ابوبکر به او افتاد، به طریفه گفت: او را به بقیع ببر و زنده در آتش بسوزان! طریفه نیز فرمان برد و در بقیع آتشی برافروخت و فجائة را در آن افکند و بسوزانید» (طبری، ۱۴۰۷: ۲/۲۶۶؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲/۴۹۸؛ واقدی، ۱۴۱۰: ۸۰؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۲/۷۷۶؛ ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۲/۲۰۷؛ محمد بن عبدالوهاب، ۱۴۱۸: ۴۲۸؛ ابن سالم، ۱۴۲۰: ۲/۱۴۵). مجلسی پس از نقل این داستان، بیان می‌کند که این ماجرا را افراد بسیاری از سیره‌نویسان گزارش نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰/۵۱۰).

برخی از منابع نیز به‌طور خلاصه به این اقدام خلیفه اول، در آتش زدن فجائة سلمی اشاره نموده‌اند (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۳/۷۳؛ ابن حجر، ۱۴۱۲: ۳/۵۱۸).

ابوبکر بعدها از فرمانش درباره فجائة، سخت پشیمان شد به‌ویژه در بستر بیماری‌ای که از آن برنخاست، می‌گفت: «... دوست داشتم روزی که فجائة سلمی را آوردم، او را آتش نمی‌زدم. یا شجاعانه او را می‌کشتم و یا مردانه او را آزاد می‌کردم» (یعقوبی، بی‌تا: ۱۵۹؛ طبرانی، ۱۴۰۴: ۱/۶۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰/۴۲۱؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱/۱۷۱-۱۷۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰/۱۲۳).

خالد بن ولید نیز مرتکب عمل سوزاندن شده بود: در کشتاری که ابوبکر پس از به خلافت رسیدن، علیه اصحاب طلیحه به راه انداخته بود، گزارش شده است که خالد بن ولید فریاد زد: «کسی حق ندارد دیگری را بار بگذارد و آبی را گرم کند مگر این که من سر یک فردی را درون آتش آن بیندازم. خالد دستور داد تا گودالی را کنند و آن را پر از هیزم کردند و آتش افروختند. سپس دستور داد اسیران را آوردند و آنها را زنده زنده درون آتش انداختند! در آن روز، «حامیه بن سبیع» نیز - که نماینده پیامبر ﷺ در جمع آوری صدقات در میان قوم خود بود - به گودال آتش انداخته شد» (محمد بن عبدالوهاب، ۱۴۱۸: ۳۹۸؛ ابن سالم، ۱۴۲۰: ۱۰۴/۲).

این برخورد خشونت آمیز، حتی با کسانی بود که مرتد نشده بودند. مالک بن نویره چون قائل به خلافت امام علی (ع) بود، از پرداخت زکات به خالد (فرستاده خلیفه)، استتکاف ورزید؛ اما به دست خالد بن ولید و به دستور مستقیم ابوبکر، به طرز فجیعی کشته شد؛ هرچند که وی مرتد نشده بود! (متقی هندی، ۱۹۸۹: ۸۴۵/۵؛ ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۴۸/۵).

گفتنی است در شرح روایت مورد پژوهش، برخی از دانشمندان اهل سنت بر این باورند که سوزاندن انسان زنده نبوده است؛ بلکه سوزاندن جسدشان پس از گردن زدن آنها بوده است. «ابن عبدالبر» پس از نقل روایت بخاری می گوید: «طبق روایات متعدد و اسناد مختلفی که نقل شده است، حضرت علی این اشخاص را زنده زنده نسوزاند؛ بلکه پس از این که گردنشان را زد، و حد بر ایشان جاری کرد، به منظور عبرت دیگران، جسد آنها را در آتش سوزاند». وی در ادامه، روایات متعددی را در تأیید احراق پس از قتل، گزارش می نماید (ابن عبدالبر، ۱۳۸۷: ۵/۳۱۷)، چنان که بدرالدین عینی نیز بر این نظر است (بدرالدین العینی، بی تا: ۲۶۴/۱۴).

حال آن که گردن زدن، خلاف سیره و سنت و نیز یکی از شیوه های ادیان غیر اسلامی از جمله بودائی و هندو است. در اسلام و سنت نبوی، نه تنها این گونه مجازات نبوده است، بلکه بریدن سر (از مرده یا کشته) نوعی مثله به حساب می آید که در کلام پیامبر ﷺ به شدت از آن نهی شده است: «إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَأْبِ الْعُقُورِ» (حرّعاملی، ۱۴۰۹: ۱۲۸/۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴۶/۴۲).

از سویی دیگر، این گونه مجازات، بدعتی از سوی سردمداران سقیفه و بنی امیه است. چنان که در منابع کهن اهل سنت گزارش شده است: اولین سری که بریده و به جای دیگر فرستاده شد، سر یکی از اصحاب پیامبر اکرم و از یاران باوفای امام علی (ع)، «عمرو بن حمق

خزاعی) بود که در عصر معاویه و به دستور وی جدا شد و در شهرها گردش داده شد (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۱۷۴/۳؛ ابن حجر، ۱۴۱۵: ۵۱۵/۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۷۳/۵).

با توجه به گزارش‌های تاریخی مبنی بر خشونت‌های خلفا در مواجهه با مخالفان، به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های جعل روایت مورد پژوهش، سرپوش نهادن به کج‌روی‌های خلفا و هم‌طراز نمودن امام با آنان است که بر اساس آن، موجب شد تا اتهام سوزاندن زندان، به امام علی علیه السلام نیز منتسب شود. گویا قصد تحریف‌گران این بوده که با نسبت دادن این کار به امام علی علیه السلام، عمل صحابه در سوزاندن انسان زنده را توجیه و تأیید کنند. به‌ویژه در دوران تخریب شخصیتی امام علی علیه السلام در نیمه دوم سده اول هجری که راه سب و لعن آن امام همام در میان مردم از ناحیه بنی امیه و بنی مروان هموار گردد.

۲-۲-۶- تعارض با روایت خفه کردن غالیان با دود در مصادر امامی

مشابه این روایت در مصادر شیعی، نقل شده است اما با این تفاوت که در این روایات به جای «زنداقه» از «غالیان» نام برده شده است و به سوزاندن مستقیم غالیان توسط امام، اشاره‌ای نشده است؛ بلکه خفه شدن غالیان با دود آتش گزارش شده است که بر این اساس، تعارض آن با روایات تحریق نمایان می‌شود: کلینی در الکافی (۱۴۰۷)، باب «حد مرتد» روایتی را از امام صادق علیه السلام به نقل از هشام بن سالم گزارش نموده است که «امیرالمؤمنین از افرادی غالی که ایشان را رب و پروردگار خود خطاب کرده بودند، خواست که توبه کنند؛ ولی آنها نپذیرفتند، لذا ایشان نیز دو حفره متصل به هم کردند، در یکی، آنها را انداختند و در دیگری، آتش افروختند، و آنها در اثر دود آتش مُردند» (۲۵۷/۷). طوسی و ابن بابویه نیز این روایت را (با اندک تفاوتی) گزارش نموده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۳۸/۱۰؛ ۱۳۹۰: ۲۵۴/۴؛ ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۱۵۰/۳).

در میراث فقهی امامیه، این دسته از روایات کتب اربعه در خفه کردن با دود، توجیه شده است. در واقع، این افراد، اصل قضیه را مسلم گرفتند و ماجرا را توجیه کردند. گویا تحت تأثیر نقل آن در کتب اربعه، آن هم از طریق راویان ثقه و امامی قرار گرفته بودند. از سوی دیگر، روایاتی در برخی از صحاح سته و سایر مسانید و سنن اهل سنت مبنی بر آتش زدن زندان توسط امام علی علیه السلام وجود دارد که طبعاً نسبت به فضای نقل روایت خفه کردن با دود از ناحیه صادقین علیهم السلام تقدم زمانی دارد.

به نظر می‌رسد روایات آتش زدن زندان توسط امام علی علیه السلام در میراث روایی کهن اهل سنت گویا متأخر از زمان شهادت امام علی علیه السلام در زمان بنی امیه، به احتمال قوی توسط عکرمه جعل

و به ابن عباس نسبت داده شده است. از سوی دیگر، بازنشر روزافزون این روایت به‌ویژه در نیمه دوم سده اول هجری - که دوران اوج تخریب شخصیتی امام علی (ع) توسط بنی امیه است - تبدیل به یک مسئله فراگیر گفتمانی می‌شود و طبعاً از ناحیه تابعیان و اتباع، مورد پذیرش قرار می‌گیرد، لذا به تدریج بازنشر روزافزون آن، تبدیل به یک گفتمان غالب در عصر امامین صادقین (ع) شده است. لذا گمان می‌رود اهل بیت در سده دوم هجری از باب تقیه، این امکان برایشان چندان فراهم نبود که این مطلب را از اساس نفی کنند؛ اما صرفاً جهت تلطیف قضیه از باب تقیه به این اشاره کردند که آتش نزدند؛ بلکه با دود آتش در چاله مجاور، آنها را خفه کردند که تا حدودی از شدت رعب و وحشت حاکم از اتهام آتش زدن بکاهند. چنان‌که در مورد سهو النبی (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۱/۳۶۰) نیز شبیه همین مقوله، گفتمانی قابل بررسی است؛ چه این‌که گویی گفتمان سهو النبی از اساس، در میراث روایی کهن اهل سنت پس از رحلت نبوی شکل گرفته است و بازنشر گسترده آن به‌ویژه در عصر بنی امیه، باعث ایجاد یک گفتمان غالب شده است. لذا در عصر امامین صادقین که امکان نفی کلی آن فراهم نبود، لا جرم در تأیید آن، روایاتی از اهل بیت در فضای تقیه با تلطیف بیشتر نسبت به روایات اهل سنت، صادر می‌شود و پس از انعکاس در اصول اربعمه، در عصر محمّدون ثلاثه به کتب اربعه نیز راه می‌یابد.

۲-۲- تناسب روایت با مواجهه فضیلت‌ستیزانه عکرمه با اهل بیت (ع)

اسناد تاریخی و تفسیری، گویای دشمنی و عداوت عکرمه با اهل بیت (ع) است. شواهد این مدعا، تفاسیر وی از برخی آیات است که در راستای مخدوش‌سازی شخصیت امیرالمؤمنین (ع) ارائه شده است؛ همان‌طور که در روایت مزبور چنین به نظر می‌رسد. در ماجرای آیه تطهیر (أحزاب: ۳۳) نقل شده است وی در بازارها فریاد می‌زد و مردم را در مورد ادعای خود مبنی بر نزول آیه تطهیر فقط در شأن همسران پیامبر (ص)، به مباحثه دعوت می‌کرد! (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۶/۳۶۵؛ طبری، ۱۴۱۲: ۷/۲۲) حال آن‌که به اذعان منابع فریقین، این آیه شریفه در شأن امام علی (ع) و حضرت فاطمه (ع) و فرزندانشان (ع) نازل شده است (مسلم، بی‌تا: ۴/۱۸۸۳؛ ترمذی، بی‌تا: ۵/۳۵۱؛ ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۵/۴۳۲؛ بیهقی، ۱۳۴۴: ۲/۸۰؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۸/۲۲۰؛ حمیدی، ۱۴۲۳: ۴/۲۲۵).

در تفسیر آیه ۴۳ از سوره نساء، عکرمه، صراحتاً مستی حاصل از شراب را به امیرالمؤمنین (ع) نعوذ بالله) نسبت داده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۱۶۵). همچنان‌که در ذیل آیه ۸۷ از سوره

مأذنه، نام علی علیه السلام در زمره کسانی گزارش می کند که خداوند در ابطال و رد عمل ایشان آیه نازل کرده است (همان: ۳۰۸/۲).

در مقابل برای خلفا، فضیلت تراشی می کند. وی در تفسیر آیه «اولو الامر» (نساء: ۵۹) عمر و ابوبکر را مصداق آیه دانسته است (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۳/۹۸۹؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۱۷۷؛ طبری، ۱۴۱۲: ۵/۹۵).

۲-۷- تعارض با جایگاه علمی امام علی علیه السلام و تأسی ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

چگونه ممکن است کسی که همواره ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، حکمی را نداسته و یا با حکم صریح ایشان مخالفت نموده باشد! ایشان در خطبه قاصعه چنین بیان نموده اند: «جایگاه مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سبب خویشاوندی نزدیک و منزلت مخصوص می دانید. مرا در حالی که کودک بودم در دامانش می نهاد، به سینه اش می فشرد، در بسترش کنار خود می خواباند... نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. هنگامی که وحی بر او نازل شد، ناله شیطان را شنیدم و گفتم: ای رسول خدا! این ناله، چیست؟ فرمود: این شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردیده است. به راستی تو آنچه را که می شنوم، می شنوی و آنچه را که می بینم، می بینی جز این که تو پیامبر نیستی و تو وزیری و به راه خیر می روی...» (سید رضی، ۱۳۸۱: ۳۹۹).

چطور می توان صدور حکمی از روی ناآگاهی را به ایشان نسبت داد! حال آن که علی علیه السلام خزانه علم الهی است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۹۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۵/۲۶) که علوم و معارف از سرچشمه فیض او مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش به اوج رفعت ایشان نمی رسد (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۷۲؛ ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱/۱۵۰).

با وجود روایات نبوی، چنین اتهامی به ایشان نارواست. از جمله: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» (مفید، ۱۴۱۳: ۱/۳۳؛ ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۳۰۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۳/۱۱۸) «أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۱۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۸/۱۸) «أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَفْضَلُهُمْ حِلْمًا وَأَوْلَهُمْ سِلْمًا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۳/۱۳۶).

افزون بر آن، جای بسی شگفتی است که ابن عباس - که خود را در برابر دریای بی کران علم امام علی علیه السلام قطره ای بیش نمی داند - (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۳۶)، حکمی را بداند، اما امام علی علیه السلام از آن بی خبر باشد: «... فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِفُهُمْ لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم ...!»

نتیجه‌گیری

۱. نسبت دادن سوزاندن مرتدان به امام علی علیه السلام، به لحاظ سندی و محتوایی، بسیار ضعیف و غیر قابل پذیرش است. به لحاظ سندی، این روایت از عکرمه نقل شده است که وی در رجال شیعی و سنی، تضعیف شده و به دروغگویی و جعل حدیث و عداوت با امام علی علیه السلام متهم است. افزون بر آن، روایت مزبور همسو با مواجهه فضیلت‌ستیزانه عکرمه با اهل بیت علیهم السلام است.
۲. تعدیبت مرتدان با آتش، در تعارض با آیات و روایاتی است که در آن مجازات مرتد، «قتل» بیان شده نه سوزاندن. افزون بر آن، در تعارض با روایات معتبر و مشهوری است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در باب نهی از مجازات سوزاندن نقل شده است. همین‌طور در تعارض با سنت و سیره امام علی علیه السلام در برخورد با دشمنان و مشرکان است که در مواجهه با مرتدان و مخالفان چنین شیوه‌های قهرآمیز، رعب‌آور و وحشت‌باری به‌کار نبسته‌اند. به لحاظ فقهی نیز این روایت در تعارض با حکم فقهی مجازات مرتدان است؛ چراکه غالب دانشمندان فریقین، مجازات مرتد را نه تنها سوزاندن ندانستند، بلکه به حرمت سوزاندن دشمنان نیز حکم کرده‌اند.
۳. با توجه به پیشینه تاریخی برخی از امور ناشایست از سوی سردمداران سقیفه و بنی امیه در برخورد شدید با مخالفان به‌ویژه ارتکاب سوزاندن توسط برخی از خلفا از جمله ابوبکر و خالد بن ولید و نیز بریدن سر توسط معاویه، این احتمال به ذهن متبادر می‌شود که به منظور سرپوش نهادن به کج‌روی‌های خلفا و منسوبان ایشان در سوزاندن برخی از مخالفان، با هدف هم‌طراز نمودن امام با سایر خلفا، در دوران بنی امیه، اتهام سوزاندن به آن امام همام نیز منتسب شد، به‌ویژه در دوران تخریب شخصیتی امام علی علیه السلام در نیمه دوم سده اول هجری که راه سب و لعن ایشان در میان مردم از ناحیه بنی امیه و بنی مروان هموار شود که گویا این امر، یکی از انگیزه‌های اصلی جعل روایت مزبور باشد.
۴. روایات آتش زدن زنادقه توسط امام علی علیه السلام در میراث روایی کهن اهل سنت که نسبت به روایات خفه کردن با دود از ناحیه صادقین علیهم السلام تقدم زمانی دارد، گویا متأخر از زمان شهادت امام علی علیه السلام در زمان بنی امیه به احتمال قوی توسط عکرمه جعل و به ابن عباس نسبت داده شده است. از سوی دیگر بازنشر روزافزون این روایت به‌ویژه در نیمه دوم سده اول هجری همسو با جریان تخریب شخصیتی امام علی علیه السلام توسط بنی امیه تا سده بعدی، تبدیل به یک گفتمان فراگیر در عصر امامین صادقین علیهم السلام شده است. وانگهی اهل بیت از باب تقیه این امکان برایشان



چندان فراهم نبود که این مطلب را از اساس نفی کنند؛ اما صرفاً جهت تلطیف قضیه از باب تقیه به این اشاره کردند که آتش نزدند بلکه با دود آتش در چاله مجاور، آنها را خفه کردند که تا حدودی از شدت رعب و وحشت حاکم از اتهام آتش زدن به آن امام همام بکاهند، بدین ترتیب صدور تقیه‌آمیز روایات خفه کردن با دود پس از انعکاس در اصول اربعه بعضاً به طریق صحیح به محمدون ثلاثه رسید و به کتب اربعه نیز راه یافت.

۵. نقد مهمی که به هر دو دسته از روایات فریقین در این حوزه به ذهن می‌رسد این است: چنان‌که در برخی از روایات ذکر شده است، واقعه سوزاندن یا خفه کردن با دود آتش پس از جنگ جمل بوده است، حال آن‌که این نحوه از برخورد شدید با مستندات قطعی تاریخی مبنی بر سردمداران جنگ جمل و نیز عفو سایرین، در تعارض جدی است؛ لذا با گزارش قطعی از چنین عفو کریمانه‌ای از آن امام همام در بصره، برخورد شدید آتش زدن مرتدان یا غالیان یا خفه کردن آنها با دود آتش در بصره، قطعاً با اسناد قطعی تاریخی از سیره کریمانه ایشان به هیچ وجه همخوانی ندارد و به استناد مصادر تاریخی و روایی، این برخورد شدید، بیشتر با سردمداران مکتب سقیفه و بنی امیه تناسب دارد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، (۱۴۱۵ق)، تهران: انتشارات دار القرآن الکریم، چاپ اول.
۲. سیدرضی، (۱۳۸۱ش)، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی چاپ سوم.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم.
۴. ابن اثیر، أبو الحسن، (۱۴۱۷ق)، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ اول.
۵. _____، (۱۴۱۵ق) أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
۶. ابن أبی الحدید، أبو حامد عز الدین، (۱۴۱۸ ق)، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۶ ش)، الأمالی (للصدوق)، تهران: کتابچی.
۸. _____، (۱۳۶۲ ش)، الخصال، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول.
۹. _____، (۱۴۱۳ ق)، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۱۰. ابن حبان، محمد، (۱۴۱۴ ق)، صحیح ابن حبان، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم.
۱۱. ابن حجر، أبو الفضل، (۱۴۱۵ ق)، الإصابة فی تمييز الصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
۱۲. _____، (۱۳۷۹ ش)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفة.
۱۳. _____، (۱۴۰۴ ق)، تهذیب التهذیب، بیروت: دار الفکر.
۱۴. ابن حماد، أبو جعفر محمد بن عمرو، (۱۴۰۴ ق)، الضعفاء الکبیر، بیروت: دار المکتبة العلمیة.
۱۵. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۴۰۸ ق)، دیوان المبتدأ و الخیر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم.
۱۶. ابن خلکان، أبو العباس شمس الدین، (۱۹۰۰ م)، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، بیروت: دار صادر، چاپ اول.



۱۷. ابن سالم، أبو الربيع، (۱۴۲۰ ق)، لاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله و الثلاثة الخلفاء، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول.
۱۸. ابن سعد، أبو عبدالله، (۱۹۶۸ م)، الطبقات الكبرى، بيروت: دار صادر، چاپ اول.
۱۹. ابن طاووس، حسن بن زيد الدين، (۱۴۱۱ ق)، التحرير الطاووسي، قم: سيد الشهداء، چاپ اول.
۲۰. ابن عاشور، محمّد ظاهر (۱۴۲۰ ق)، تفسير التحرير و التنوير، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، چاپ اول.
۲۱. ابن عبدالبر، أبو عمر، (۱۳۸۷ش)، التمهيد لما في الموطأ من المعاني و الأسانيد، تهران: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية.
۲۲. _____، (۱۴۱۲ق)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، بيروت: دار الجيل، چاپ اول.
۲۳. ابن عساکر، أبو القاسم، (۱۴۱۵ ق)، تاريخ دمشق، بيروت: دار الفكر.
۲۴. ابن فتوح، محمّد بن فتوح، (۱۴۲۳ ق)، الجمع بين الصحيحين البخاري و مسلم، بيروت: دار النشر، چاپ دوم.
۲۵. ابن قتيبة، أبو محمّد، (۱۹۹۲ م)، المعارف، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، چاپ دوم.
۲۶. ابن قدامة، أبو محمّد، (۱۹۶۸ م)، المغني، قاهره: مكتبة القاهرة.
۲۷. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، (۱۴۱۹ ق)، تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول.
۲۸. أبو داود، السّجّستاني، (۱۴۳۰ ق)، سنن أبي داود، بی جا: دار الرسالة العالمية، چاپ اول.
۲۹. أبو الفلاح، عبد الحی بن أحمد، (۱۴۰۶ ق)، شذرات الذهب في أخبار من ذهب، دمشق: دار ابن كثير، چاپ اول.
۳۰. أبو يعلى، أحمد بن علی، (۱۴۰۴ ق)، مسند أبي يعلى الموصلي، دمشق: دار المأمون للتراث، چاپ اول.
۳۱. أحمد بن حنبل، أبو عبدالله، (۱۴۲۰ ق)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم.
۳۲. أصبهاني، أبو نعیم، (۱۴۰۵ ق)، حلية الأولياء، بيروت: دار الكتاب العربي، چاپ چهارم.

٣٣. بلاذري، أحمد بن يحيى، (١٤١٧ ق)، جمل من أنساب الأشراف، بيروت: دار الفكر، چاپ اول.

٣٤. بخارى، محمد بن إسماعيل، (بى تا)، التاريخ الكبير، بيروت: دار الفكر.

٣٥. _____، صحيح البخارى، بى جا: بى نا.

٣٦. بدر الدين العيني، أبو محمد، (بى تا)، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

٣٧. بيهقى، أحمد بن حسين، (١٣٤٤ ش)، السنن الكبرى و فى ذيله الجوهر النقى، هند: مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة، چاپ اول.

٣٨. ترمذى، محمد بن عيسى، (بى تا)، الجامع الصحيح سنن الترمذى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

٣٩. حاكم نيشابورى، أبو عبد الله، (١٤١١ ق)، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول.

٤٠. حر عاملى، محمد بن حسن، (١٤٠٩ ق)، وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت، چاپ اول.

٤١. حلى، حسن بن يوسف، (١٤١٤ ق)، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسة آل البيت.

٤٢. _____، (١٤١٧ ق)، خلاصة الأقوال، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ اول.

٤٣. خوى، ابوالقاسم، (١٤١٣ ق)، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، بى جا: انتشارات منقحة و مزيدة، چاپ پنجم.

٤٤. دارقطنى، أبو الحسن على بن عمر، (١٤٢٤ ق)، سنن الدارقطنى، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول.

٤٥. ذهبى، محمد بن أحمد، (١٤١٩ ق)، تذكرة الحفاظ، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول.

٤٦. _____، (بى تا)، سير أعلام النبلاء، بى جا: مؤسسة الرسالة.

٤٧. _____، (١٤٠٧ ق)، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ اول.

٤٨. _____، (١٩٩٥ م)، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، بيروت: دار الكتب العلمية.

٤٩. سرخسى، شمس الدين، (١٤٢١ ق)، المبسوط، بيروت: دار الفكر، چاپ اول.



۵۰. سیوطی، عبدالرحمن، (۱۴۰۴ ق)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
۵۱. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، (۱۴۰۴ ق)، الملل والنحل، بیروت: دار المعرفة.
۵۲. طبرانی، سلیمان بن أحمد، (۱۴۰۴ ق)، المعجم الكبير، موصل: مكتبة العلوم و الحكم، چاپ دوم.
۵۳. طبرسی، فضل بن الحسن (۱۳۷۲ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
۵۴. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، بیروت: دار المعرفة، چاپ اول.
۵۵. _____، (۱۴۰۷ ق)، تاریخ الأمم والملوک، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۶. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۳۹۰ ش)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول.
۵۷. _____، (۱۴۱۴ ق)، الأمالی (للطوسی)، قم: دار الثقافة.
۵۸. _____، (۱۴۰۷ ق)، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
۵۹. _____، (۱۴۰۷ ق)، الخلاف، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۶۰. _____، (بی تا)، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران: المطبعة الحیدریة.
۶۱. کشی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹ ق)، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول.
۶۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق)، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
۶۳. متقی هندی، علی بن حسام، (۱۹۸۹ م)، کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرسالة.
۶۴. مجلسی، محمد تقی، (۱۴۰۶ ق)، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم.
۶۵. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم.
۶۶. محمد بن عبد الوهاب، التیمی النجدی، (۱۴۱۳ ق)، مختصر سیرة الرسول ﷺ، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامیة والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول.

٦٧. مفيد، محمد بن محمد، (الف: ١٤١٣ق)، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم: كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد.
٦٨. _____، (ب: ١٤١٣ق)، الأمالي (للمفيد)، قم: كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، چاپ اول.
٦٩. _____، (ب: ١٤١٣ق)، المقنعة، قم: كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد - رحمة الله عليه، چاپ دوم.
٧٠. نجفي، محمدحسن (١٣٩٢ق)، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، تهران: دار الكتب الاسلامية.
٧١. نسائي، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب، (١٤٢١ق)، السنن الكبرى، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول.
٧٢. واقدى، محمد بن عمر بن واقد، (١٤١٠ق)، الردة مع نبذة من فتوح العراق وذكر المثنى بن حارثة الشيباني، بيروت: دار الغرب الإسلامي، چاپ اول.
٧٣. يعقوبى، احمد بن أبى يعقوب، (بى تا)، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر.

